



دوماهنامه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی **شبنامه**

سال اول/شماره اول/اسفند ۱۴۰۰

مدیرمسئول و صاحب امتیاز: محمد امین آقائی

سردبیر: امیرحسین یوسف زاده

شب نویسان: واعظ قزوینی، منتقدالدوله، معترض

الدوله، متنفرالملوک، اسعد بختیاری، پرویز،

حیدرخان عمو اوغلی و...

شماره مجوز: ۱۴۰۰۲۶۹۲

کشته است اسباب خنده: گریه بر حال وطن

بیشم از حال وطن، این نکته محزون می کند

میرزاده عشقی



مقدمه‌ای آشفته بر شب‌نویسی

واعظ قزوینی

شب‌نامه باید شب‌نویسانی داشته باشد که شبانکاهان از شدت دغدغه و فکر نتوانند به خواب راحت فرو روند
شب‌نویس به دنبال نام و نان نیست به همین جهت نقابی از جنس کلمات بر صورت می‌زند.
شب‌نویس ادب را با توجه به شخصیت فرد و طیف مقابل رعایت خواهد کرد.
شب‌نویس در نوشتن مردد نیست و قاطع است زیرا شور در قلم و انگشتانش و شعور در ذهنش در جریان است؛ شوری زیبا که شعور سرچشمه می‌گیرد نه صرفاً از احساسات...
سخن را با بخشی از جمهوری نامه می‌رزاده عشقی به پایان می‌رسانم (ای کاش روند تاریخ ادامه این شعر را تغییر می‌داد):

قشونی؛ خلق را با نیزه رانند
ولی مردم به جای خویش ماندند
رضاخان را به جای خود نشانند
به جای گل، بر او آجر پرانند

نشاید کرد با افکار پیکار
بباید خواست از مخلوق زهار

حافظه تاریخی خلق در گذر زمان ضعیف و محدودتر می‌شود و این مسئله آنجایی تأسف‌بارتر است که این عارضه در بین دانشجویان ما شایع‌تر باشد.

شاید سختی زندگی دانشجویی یا شیرینی خواب آور آن موجب می‌شود که نگاه دانشجویان از نوک دماغشان فراتر نرود ولی اگر به تاریخ بنگریم می‌بینیم در هر دوره تاریخی روایت‌های عبرت‌آمیز از اوضاع مردم وجود دارد که فراگیری آن خالی از لطف نیست.

در کنار درس بهتر است گاهی به تاریخ پرفراز و فرود میهن نگاه کنیم شاید دیگر لازم نباشد فقط به دیدن نوک دماغ بسنده کنیم

حاشیه نرویم رسالت ما صراحت است؛ رسالت ما تلنگر است؛ رسالت ما شهادت دادن به طیفی مشخص است که دست از محافظه‌کاری بردارند و بجای کشیدن ماله بر مشکلات آن‌ها را شجاعانه فریاد بزنند تا شاید صدا به گوش کران کلان برسد و راهی بیابند و یا این شهادت الگوی جمعی دیگر شود تا در آینده به مسئولینی بدل شوند که بجای داشتن شجاعتی موش‌مانند و هوشی جلبک‌وار به افرادی بدل شوند که در ذهن مردم به نیکی از ایشان نام برده شود.

شمار دادن خوب نیست؛ ذات شمار بنا دروغ و غلو در آمیخته است بهتر است در میدان عمل نشان بدهیم چه در سرداریم.

در سال ۱۲۸۲ که محمدعلی شاه فرمان اعدام جمعی از روزنامه‌نگاران را صادر کرد تاکنون می‌توان رد نشریات و مطبوعات را در تمام حوادث به وضوح دید به یاد تلاش‌های مردان گمنامی که علیه سلطنت مطلقه مبارزه کردند و به پیروزی رسیدند برخی اسامی مستعار حال و هوای ایام مشروطه را خواهند داشت.

شاید اگر شاهان قاجار و پهلوی در مواجهه با منتقدین قلم به دست اسلحه نمی‌کشیدند کار از قلم به تفنگ نمی‌رسید.

امید است که در حد توان بتوانیم صراحت را رواج دهیم.



و گر بینم که ناپینا و چاه است اگر خاموش بنشینم گناه است

معرض الدوله

این دسته در عین اینکه می خندیدند چندان توجهی به آنچه که در حال وقوع بود نداشتند که ناگهان هواپیما تکانی خورد و روی باند شروع به حرکت کرد.

مسافران رنگ به رخساره نداشتند و مات و مبهوت، انگار که عزرائیل خفتشان کرده، به یکدیگر نگاه می کردند و هواپیما نیز هر لحظه شتاب بیشتری می گرفت و روی باند منتهی به دره به سرعت در حرکت بود. در همین حین یکی از مسافرانی که ابتدا می خندید و اکنون رنگ به رخساره نداشت شروع به جیغ زدن کرد و بقیه مسافران هم با او همراه شدند و از ترس سقوط به دره و از دست دادن جانشان شروع کردند به داد و فریاد و داشتند زنده و مرده خلبان و کمک خلبان و شرکت هواپیمایی و همه و همه را آباد می کردند که در همین حین هواپیما از روی زمین بلند شد و پرواز کرد. اندکی بعد که مسافران فهمیدند جان سالم به در برده اند و داد و فریادشان قطع شد، خلبان ناپینا با لبخندی که انگار بر همه چیز مسلط است به کمک خلبانش گفت:

مسافران اگر کمی دیرتر داد و فریاد می کردند، رفته بودیم ته دره.

حالا که تا اینجا متن رو خواندید، اگر خندیدید که هیچ اگر نخندیدید اجازه دهید یک نکته اخلاقی بگویم تا حداقل یک چیزی یاد بگیرید:

هر زمانی سوار هواپیمایی شدید که خلبانش کور بود، یا همان اول مگذارید که به سمت کابین بروید یا اگر جدی نگرفتید و رفت هواپیما را روشن کرد، شروع کنید به داد و فریاد چون اگر این کار را نکنید حتماً به ته دره خواهید رفت و سقوط می کنید.

شب نامه را آن چیزی می گویند که شبها منتشر می شود و دلیل انتشار آن را اعتراضی بودن محتوای نوشته ها می دانند. تفاوت این شب نامه با دیگر شب نامه ها در این است که زمینه انتشارش در محدوده قوانین موضوعه ای است که با قواعد و قوانین اسلامی سازگار است و مخل به مبانی اسلام نیست. در این بین اما شاید مطالبی یافت شود که در عین سازگاری با قوانین اندکی ناسازگار جلوه کند که این نه به خاطر محتوای متن که حاصل تفکر منحرف خوانندگان است و نویسنده را هیچ مسئولیتی در این زمینه نیست. این را به این خاطر گفتم که بعداً نگویید که نگفتم!

امان از پیروی؛ آن چیزی را هم که می خواستم بگویم و به خاطر آن دست به قلم شده بودم را فراموش کردم؛ اما مهم نیست. به جای آن داستانی به مضمون طنز برایتان تعریف می کنم که اندکی بخندید و اگر نخندیدید هم مهم نیست.

نقل از که در شهری تنها یک فرودگاه بود و آن فرودگاه نیز تنها یک باند پرواز داشت و آن یک باند هم به دره ای منتهی می شد که نه داشت.

روزی مسافرانی از آن شهر که عازم ناکجا آباد بودند سوار بر هواپیما منتظر بودند تا خلبان بیاید و پرواز کنند و بروند. در همین حین دو نفر با عصای سفید وارد هواپیما شدند؛ برخی از مسافران با دیدن آن دو متعجب شدند و بعضی هم نیشخندی زدند و با نگاهی تمسخر آمیز به یکدیگر نگاه کردند.

آن دو نفر خلبان و کمک خلبانی بودند که قرار بود هواپیما را به پرواز دریاورند.

خلبان و کمک خلبان عازمان به سمت کابین حرکت کردند و مسافران همان طور مات و مبهوت، اول فکر کردند که شوخی است یا دوربین مخفی، چیزی است؛ اما آن دو نفر انگار که از شکم مادرشان خلبان به دنیا آمده اند خیلی مسلط، رفتند و هواپیما را روشن کردند. با روشن شدن هواپیما عده ای از مسافران رنگ از رخساره شان پرید و خود را محکم با صندلی چسبانند و اما عده ای همچنان فکر می کردند که این کار یک شوخی است که شرکت هواپیمایی برایشان تدارک دیده تا سفرشان هیجان انگیز باشد.



کیوان رفیع (۱)

حیدر خان عمواوغلی

به جمع دیگر در متن بعدی خواهیم پرداخت. اثری که دانشگاه بر منظومه فرهنگی و سیاسی یک دانشجو می گذارد فراتر از چیزی است که بتوان به آن فکر کرد.

به اطراف خود بنگرید در احاطه افرادی قرار دارید که بارنگ و لعابی جذاب به شما فکر می فروشند؛ به شما هدف می بخشند؛ وارد شخصی ترین ابعاد روحتان می شوند و در نهایت از شما چیزی می سازند که خود لازم دارند.

همه ما یک کیوان درون داریم لازم است کمی از خطوط اخلاقی و فرهنگی خود عبور کنیم آنگاه با کیوان درون خود دیدار خواهیم داشت.

سخنان تحت هیچ عنوانی در جهت تقبیح جبهه سیاسی اصلاحات نیست زیرا کلیشه کیوان رفیع به قواره هر فرد سیاسی و یا غیرسیاسی می سازد؛ خطای کیوانها این است که نمی دانند سخن گفتن و ژست گرفتن پیش نیازهای متعددی دارد و نمی شود صرفاً با داشتن رسانه خود را مرجع دانست؛ تنها سخنان این است که قبل از برداشتن بلندگو و فریاد زدن آنچه در سرداریم بهتر است به اندازه بال مکسی مخزن فکر را از اندیشه پرکنیم تا مبادا روزی به جایی برسیم که بجای استفاده از قوه عقل از روی بوی نان تصمیم بگیریم. ادامه دارد...

در رمان ۱۳ روز مانده بود به انتخابات، نوشته رسول ایمانی نسب که به بیان روایتی از حوادث و رویدادهای قبل و بعد از انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸ (با دیدگاهی خواص پسندانه) با محوریت فضای دانشگاهها و فعالیت های دانشجویی پرداخته است با شخصیتی به نام «کیوان رفیع»، مواجه می شویم که از نظر اخلاقی و فرهنگی در انحطاط به سر می برد ولی از نظر فعالیت های رسانه ای سطحی و جنجال سازی از سر آمدان دانشگاه خویش است.

مسئله خطوط سیاسی اصلاح طلبانه کیوان رفیع نیست؛ بلکه نکته جالب در مورد او این است که نماینده طیفی از دانشجویان است که در زمان حال پررنگ تر از بقیه شده اند.

کیوان رفیع کلیشه ای دائمی ولی در حال توسعه از طیفی از دانشجویان مسلح به برخی خصوصیات بد اخلاقی و اجتماعی است که هیچ درکی از مبانی سیاسی ندارند اما ژست آزادی خواهی را می فروشند؛ اطلاعی از شیوه بحث و کلام ندارند ولی مخالفین خود را به سفسطه و مغالطه متهم می کنند؛ این دسته که در فرومایگی در جهان خلقت مقام اول دارند مسلح به قوی ترین سلاح بشر یعنی رسانه و زبان می شوند و به وسیله آن اذهان اطراف خود را هدف قرار می دهند.

نکته تلخ این است که این دسته شدیداً احساس خود بر حق پنداری دارند و به شکل عجیب و مؤثری با مظلوم نمایی و حقه بازی این مسئله برای همه اثبات می کنند.

چرا کلیشه کیوان رفیع در خروجی دانشگاهها نمود بیشتری دارد؟ (مختصراً به بخشی از پاسخ اشاره می کنم)

بخشی از پاسخ را بایند در آموزش دهندگان این موجودات پیدا کرد؛ کوزه گری با گل بهترین و زیباترین کوزه ها را می سازد؛ کوزه گران جامعه دانشگاهی ما را بنگرید.

جمعی از فرط غربزدگی در دیوار کائنات خویش در جستجوی رویای های سوخته جوانی می گردند؛ تصور کنید که دانشجویی با داشتن زمینه هایی از کلیشه کیوان رفیع با استادی دارای همان کلیشه و همان مسلک پیوند بخورد نتیجه به انفجاری نورانی شباهت دارد که آرامش و آسایش را بر همگان حرام خواهد کرد.



پاچه استاد

مقدالدوله

درست است که از دانشگاہیان گلہ کردیم اما رویہ رشد در سطوح زیادہ در مملکت زیبای ما با عمل پاچه خواری و تملق گرہ خوردہ است و این مسئلہ محدود بہ دانشگاہ نیست؛ نمونہای از پاچه خواری در تصویر زیر کہ برای افزایش کیفیت مجدد بازطراحی شدہ گواہ سخن ماست.
و در آخربشنو این پند گہربارای دوست:

هرچہ در پیش ملا بیشتر شوی دولا
لولا ی تقدیرت نرم تر شود والا
گر نخواهی کہ خوری داغ ندامت بر سر
چفت در گاہ دہان را تو بینداز بالا

چنین آورده اند دروزی ملایی کرد شہر می چرخید و خدم و حشمی کہ پیش وی می رفتند و بر جلو اش تعظیم می کردند و بوسہای بر دستانش می زدند سکہای طلا اعطا می کرد و در مقابل بہ سوی کسانی کہ بی تفاوت یا باشکوه و شکایت از کنارش عبور می کردند تکہ سنگی پرتاب می کرد.

حالوروز دانشجویان ما از زمان شیوع بیماری کرونا و مجازی شدن کہ کلاسهای درس بہ یک پنجرہ الکترونیک کوچک محدود شدہ نیز بہمانند حکایت بالا شدہ است. اساتیدی کہ با شناختی بسیار اندک از دانشجو و بہمثابہ اسم و فامیل درج شدہ دانشجو گوشہ تصویر نیمسال کاملی را سپری می کنند.

در بحبوحہ روزگاری کہ اساتید امکان نقد و گفتگو را بر یکدیگر و بر دانشجو حرام می شمارند؛ طبیعی است کہ مجیزگویان و خادمین بہ حق در گاہ پاچه خواری مرتبہ و رتبہای بالاتر و والاتر از دانشجوی منطقی و منتقد پیدا کنند.

البتہ اصل سخن بنده بہ آن معدود ملاءهای تازہ بہ دوران رسیدہ است کہ نمرات درسی را از کیسہ خلیفہ بہ چاکران و نوکران مبالغہ گو و مکسهای دور شیرینی بیدل و بخشش می کنند و بی شک در این شیوہ آموزشی دود بر چشم کسانی می رود کہ با مشکلاتی نظیر اینترنٹ ضعیف مواجه اند یا اینکہ نقدی صریح و شفاف بر زبان خود جاری می سازند.

پیشگاہ مبارک اعلیحضرت ہمایونی

جان نثار حسن لطیفی مجدداً وفاداری خود
را نسبت بہ آن پدر تاجدار و لوایح شش
گانہ کہ ضامن سعادت ملت است اعلام
می دارم.

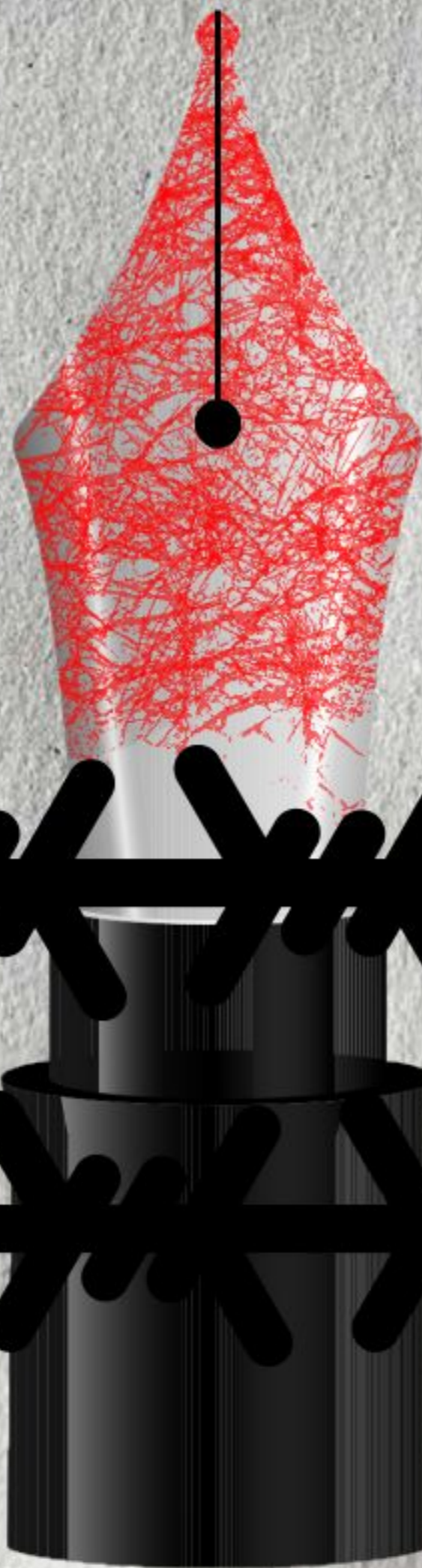
سردفتر ازدواج ۲۲۴ جان نثار لطیفی ہمدانی

با تو بدرود!...

«پرویز»



نفس گرم قلمدان بدرود
قلم سبز و سر سرخ بدرود
نغمه شور و رهایی بدرود
دست در بند و زنجیر بر پا
سو گوار شعرای پایا
فکرت غرق سماء چهره گلگون ز صفا
روح را که نبردند به فنا
شاید از حریت تو می ترسند
شاید از روح رها می ترسند
جهل از علم و تاریکی ز نور می ترسند
تن ندادی به بی برگی و عریانی پاییز اما
وصله خوب "...." چه کسی زد به پایت غل سرما
عاقبت بادی سرد بگرفت روح لطیفت از ما
بدنش را به کناری بنهید
روحش را در آینه سطرها نگرید
بیدار باش که هستی به ابد
جوهر و خون قلم...



«نام یکی از زندان‌های معروف رژیم سلطنتی»

ماه ریشه‌دار در آسمان نشریات

مفردالملوک

به قدر دمی به فکر عذاب‌ی باشید که به خاطر این حق خوری در آینده‌ای نه‌چندان دور گریبان‌گیرتان خواهد شد؛ حال شاید فکر کنید که ما بخیل آن چند ستاره حلبی بی‌ارزش شما هستیم ولی ما ستاره را زمانی گرفتیم که حتی به یک نفر شهادت آزاد نوشتن را آموختیم؛ ستاره را از قلوب دردمند وطن‌خواهان و وطن‌پرستان گرفتیم که با دیدن نام وطن بر سطور لحظه‌ای جلای قلب را تجربه کردند؛ ستاره را زمانی دیدیم که دانشجو از غار خود خارج شد و مجازی و حضوری به شکل مصرانه به بررسی معضلات وطن پرداخت (سینما هم خوب است به شرطی که پیوست فرهنگی داشته باشد).

خواننده متون قضاوت می‌کند نه ستاره‌های جانب‌دارانه و از پیش برنامه‌ریزی‌شده و فرمایشی و دستوری تا جایی که توان داریم تلاش می‌کنیم که در این آشفته‌بازار فکر فروشان که همه عقیده تحمیل می‌کنند و حرف خودشان را به‌زور در قلم نویسنده تزریق می‌کنند یک بستری آزادی‌بیان فراهم کنیم تا برای یک‌بار هم شده جامعه نشریات را به آزادی عقیده نزدیک نماییم و تا آخرین نفس هایمان سعی بر این داریم که از ریشه هایمان در برابر هر گزندی دفاع نماییم.
من الله توفیق.

در جامعه‌ای که پدیده غیراخلاقی به نام بی‌انصافی جولان می‌دهد پس دیدن ردی از این پدیده در نشریات و مطبوعات و... دور از انتظار نیست. قرعه این بی‌انصافی این بار به سراغ ریشه آمد؛ درخت ریشه‌دار ما از سمت افرازی برخاسته از طیف‌های مشخص و با گرایش‌های عیان مورد بی‌انصافی قرار گرفته است. بحث حائز اهمیت این است که این درخت ریشه‌های عمیق‌تر از آن دارد که با چنین تفت بادهای گذرای دچار ریشه و لرزش شود.

آنچه نقد است شنیدنی و عمل‌کردنی است ولی تخریب با نقد نسبتی ندارد. حضرات زمانی که با بی‌انصافی ستاره‌های آسمان (شاید نور بالگرد یا آنتن مخابرات است) را به خورجین خود و دوستانتان می‌بخشید و از کیسه و خزانه بی‌انتهای خلیفه‌های عرصه قدرت حاتم طائی بودن را تجربه می‌کنید؛ در کنار این زندگی شاهانه به این مسئله نیز فکر کنید که اگر کسی بخواهد به شما و هم‌پیاله‌هایتان ستاره ببخشد آیا ستاره‌ای در حد شما وجود دارد که نصیبتان شود؟ این را فراموش نکنید تا ماه ریشه‌داری در آسمان نشریات است ستارگان به چشم نخواهد آمد (کمی هندوانه دادن و گرفتن بد نیست؛ شیوه مدیران است).

همگی دعوتید به دست برداشتن از خصوصیات بداخلاقی مانند پارتی‌بازی و خودبزرگ‌بینی؛



S



اخبار و اعلان های خانه نشریات

ارشیو کامل نشریات دانشجویی



نحوه دریافت حمایت مالی



نحوه درخواست مجوز نشریه



نحوه شرکت در جشنواره نشریات



نحوه ثبت ارشیو نشریه

مشهد



اسناد و آئین نامه ها



اطلاعات کامل در خصوص کمیته ناظر بر نشریات

دستور العمل نشریات دانشگاهی

لیست نشریات فعال

sanad.um.ac.ir

در سایت سند



ارشیو بروز نشریات دانشجویی

